

مجله‌ی حافظ‌پژوهی (مرکز حافظ‌شناسی - کرسی پژوهشی حافظ)

سال ۱، شماره‌ی ۲، پایانی ۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۱، صص ۲۹۳-۳۱۶

فخر قدسی حافظ در ژرفای دولت قرآن

سیدفضل‌الله میرقادری*

چکیده

ژرفای اندیشه‌ی حافظ و پیوند اشعارش با کلام خدا فراتر از آن است که تا به امروز درباره‌ی آن گفته و نگاشته شده است. او در عرصه‌ی معرفت موفق بوده و برای موفقیت دیگران توصیه‌هایی شایسته داشته است. نکته‌ی شایان توجه این است که او نخواستند آنچه بدان دست یافته، از دیگران پنهان دارد؛ بلکه آن را با صراحت بیان کرده است. آنچه در این نوشتار پیش رو داریم، پاسخ به این پرسش‌هاست: دولت قرآن چگونه پدیده‌ای است و حافظ چگونه از ژرفای دولت قرآن به فخر قدسی رسیده و وظیفه‌ی مخاطبان و دوست‌داران خواجه چیست؟ در این پژوهش با شیوه‌ی توصیفی تحلیلی، این معنا حاصل گشت که دولت در بیان خواجه همان مدد و یمن همت است و حافظ با ارتباط دقیق و مستمر و حساب‌شده‌ی خود با قرآن، از ژرفای آن بهره‌مند گشته است؛ همچنین، او با این بهره‌مندی منحصر به فرد، فخری ویژه به دست آورده و اظهار کرده که همان فخر قدسی است. وظیفه‌ی مخاطبان، دوست‌داران و ارادتمندان او نیز به کار بستن این معارف در زندگی است.

واژه‌های کلیدی: حافظ، بهره‌مندی، فخر قدسی، دولت قرآن.

* استاد زبان و ادبیات عربی، دانشگاه شیراز، sfmirghaderi@gmail.com

۱. مقدمه

شخصیت شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی و اشعارش، عرصه‌ای شگفت از حیات معنوی و اجتماعی و فردی ما را دربرگرفته است. با گذشت زمان و با اینکه درباره‌ی حافظ و اشعارش بسیار سخن می‌گویند و سخن‌سرایان و پژوهشگران، همه‌ساله، پژوهش‌های جدید و جذّاب خویش را درباره‌ی اشعار حافظ عرضه می‌کنند، آنگاه که بار دگر به سوی او رو می‌کنیم و به شعرش نظری می‌اندازیم، گویی که در ابتدای راهیم و تازه ابتدای سخن‌گفتنمان درباره‌ی حافظ و شعر اوست. حافظ افزون بر مضامین رایج و قراردادی، معناستراست و اندیشه‌ورزانه شعر سروده و از همه مهم‌تر اینکه حافظ از زندگی سخن می‌گوید؛ زندگی‌سُرا و زنده‌سُراست. بهاء‌الدین خرمشاهی می‌گوید: «روشن‌فکران دهه‌های اخیر حافظ را کشف مجدد کرده‌اند. همدل‌ترین و همدم‌ترین و محترم‌ترین هنرمندی که از این سرزمین برخاسته و در کنار دل یکایک ما نشسته، حافظ است» (خرمشاهی، ۱۳۷۸: ۳۳۴). در یک کلام ساده و بی‌پیرایه و موجز باید گفت: حافظ و شعرش تاریخ مصرف ندارد!

برای دستیابی به علل و عوامل این پدیده، با ژرف‌نگری در دیوان شاعر، به این نتیجه می‌رسیم که محبوبیت حافظ رازورمی دارد. وقتی به‌طور معمول آن را جست‌وجو کنیم، درمی‌یابیم که عواملی مختلف، از قبیل ایمان و اخلاص (یکتایی و یک‌سوئی)، امیدواری و توجه به لطف حق و مقام رضا، آزادگی و استغنا و عزت نفس، خود را از خطا مصون ندانستن، سحرخیزی و بیداری در شب، شکیبایی در برابر مشکلات و دشواری‌ها، پندگرفتن از رخدادها و حوادث روزگار، یادآوری و شکر نعمت، تقدیم اندرزهای خالصانه و تجربه‌های شخصی به اهلش و مبارزه با کج‌روی‌ها، موجب گشته است که شعر او ماندگار شود و شخصیتی ممتاز از او در ذهن و زبان و زندگی همگان باقی بماند (رک. میرقادری، ۱۳۸۰: ۴۷-۶۸).

اگر بخواهیم همه‌ی این علل و عوامل را در بیانی کوتاه عرضه کنیم، باید بگوییم: «حافظ عشق را محور قرار داده است». عشق را ابدی و ازلی می‌داند و آن را اساس

آفرینش دانسته و دشواری‌های آن را بیان می‌کند. آن را هنری شریف و فضیلتی بزرگ دانسته و به حیات‌بخشی آن توجه دارد و به کیمیاگری و شادی‌آفرینی آن اشاره دارد. عشق را مایه‌ی صفای باطن و تهذیب نفس و درنتیجه، موهبت بزرگ الهی می‌داند که قدمت آن پیش از وجود آدمی است و پدیده‌ی عشق‌درمانی که در دوره‌ی کنونی بسیار در کانون توجه است، چیزی است که حافظ آن را به‌روشنی بیان کرده است (رک. میرقادری، ۱۳۸۵: ۱۱۳-۱۳۵).

در اینجا با این سؤال روبه‌رو می‌شویم که چگونه حافظ به این درجه از معرفت رسیده و با چه منبعی این شناخت را کسب کرده است که عشق را محور قرار دهد؟ در پاسخ می‌گوییم: «حافظ از دولت قرآن بهره‌مند گشته است». فرجام‌یابی و دست‌یافتن به نتایج قطعی این پژوهش در پاسخ به این سؤالات ممکن می‌گردد:

۱. دولت قرآن چگونه پدیده‌ای است؟
۲. حافظ چگونه به دولت قرآن دست یافته است؟
۳. فخر قدسی چگونه فخری است و مبنای آن چیست؟
۴. مخاطبان حافظ در این عرصه چه وظیفه‌ای به عهده دارند؟

۲. دولت قرآن

برای دریافتن مفهوم دولت قرآن لازم است ابتدا به معنای واژگانی و سپس به معنای اصطلاحی این کلمه نگاهی کنیم. «دولت به معنی ثروت و مال و نقیض نکبت است، مال اکتسابی و موروثی، مال، مال و ظفر را دولت بدان سبب گویند که دست به دست می‌گردد، ثروت و مکنت و نعمت» (دهخدا، ۱۳۷۳: ۹۹۱۱). نظر به درون‌مایه‌ی واژه‌ی دولت، در حدیثی که حکم ضرب‌المثل پیدا کرده است: «للحقّ دولةٌ و للباطلِ جولةٌ»، حق دولت باقی دارد؛ اما باطل را جولانی و نموداری است که به‌زودی زایل می‌شود (رک. مطهری، ۱۳۶۹: ۶۳).

بسیاری از شاعران پیش از حافظ و پس از او، «دولت» را به گونه‌های مختلف در شعر خویش به کار برده‌اند. در اینجا به چند نمونه‌ی مختصر از این کاربردها اشاره می‌شود (سپس به‌طور مبسوط، به کاربرد این واژه در شعر حافظ خواهیم پرداخت):

پیرو فرتوت گشته بودم سخت دولت تو مرا بکرد جوان
(رودکی، ۱۳۸۰: ۵۰)

دولت بیدار دیدی جاودان گرز خواب جاودان برخاستی
(خاقانی، ۱۳۷۷: ۲۴)

دولت جان‌پرور است صحبت آموزگار خلوت بی‌مدعی، سفره‌ی بی‌انتظار
(سعدی، ۱۳۸۰: ۴۷۸)

به نازی که دولت نماید، مرنج که در ناز دولت بود کان گنج
(نظامی، ۱۳۷۸: ۱۱۹۴)

بدو گفت ای گورد پهلونژاد زمانه تو را داد دولت بداد
(فردوسی، ۱۳۹۹: ۷۶)

هر که از استا گریزد در جهان او ز دولت می‌گریزد این بدان
(مولانا، ۱۳۸۰: ۳۳۷)

کلمه‌ی دولت در اصطلاح عرفانی به معنای عنایت ازلی است. در *اسرارالتوحید* آمده است: «شیخ را پرسیدند که دولت چیست؟ شیخ گفت: **الدولةُ اتِّفَاقٌ حَسَنٌ**، و آن عنایت ازلی باشد» (سجادی، ۱۳۶۲: ۴۱۰)

در این معنا عطار می‌گوید:

صبحدم درهای دولت‌خانه‌ها بگشاده‌اند عرضه کن گر آن زمان رازی نهانی باشدت
(عطار، ۱۳۵۹: ۱۵۶)

و دولت درویشان، قطع علائق از تمتعات و بهره‌های دنیا و عروج به مقام روحانیت است.

دوستی را که نباشد غم آسیبِ زوال بی‌تکلف بشنو دولت درویشان است
(حافظ، ۱۳۶۷: ۳۹)

بی تکلف یعنی بی تعارف و بی پرده و دولت، در اینجا، اقبال، طالع و نیک‌بختی و جاه و جلال است و دولتی را که نباشد غم از آسیب زوال، همان اقبال و جاه و جلالی است که هرگز نباید نگران اُفول و نابودی آن بود.

به طور کلی، کلمه‌ی «دولت» در شعر حافظ به چهار معنا به کار رفته است:

۱. سعادت و نیک‌بختی، خوشبختی، اقبال، طالع و شانس. در این معنا می‌گوید:
حافظ، ار سیم و زرت نیست، چه شد؟ شاکر باش چه به از دولت لطفِ سخن و طبع سلیم
(همان: ۲۸۶)

«ار سیم و زرت نیست»، یعنی اگر نقره و طلا نداری. «چه شد؟»، یعنی چه اهمیتی دارد؟، چه باک؟. «شاکر باش»، یعنی سپاسگزار باش، خدا را شکر کن. «چه به از»، یعنی چه چیزی بهتر است از. «لطف سخن»، یعنی سخن لطیف و شعر دلنشین. «طبع سلیم»، یعنی قریحه‌ی درست و بی‌عیب.

از آستان پیر مغان سر چرا کشیم؟ دولت در آن سرا و گشایش در آن در است
(همان: ۳۱)

«پیر مغان»، در اصطلاح، صوفیان کسی است که در وادی سیروسلوک به مرحله‌ی کمال رسیده باشد و بتواند از خامان ره‌نرفته که قدم در این وادی پرخطر گذاشته‌اند، دستگیری کند و آنان را از لغزش‌ها و گمراهی‌ها مصون دارد و به سرمنزل مقصود هدایت کند (رک. حافظ: ۱۳۷۹: ۷۱۲). «سر چرا کشیم؟»، یعنی چرا سرپیچی کنیم؟، چرا روی گردان شویم؟ «دولت»، یعنی اقبال و سعادت. واژه‌ی «گشایش» در اینجا به بازبودن در خانه‌ی پیر مغان نیز اشاره دارد.

دولت صحبت آن شمع سعادت پرتو باز پرسید خدا را که به پروانه‌ی کیست
(حافظ، ۱۳۶۷: ۵۳)

«دولت» یعنی بخت و اقبال، «صحبت» یعنی مصاحبت و همدمی و هم‌نشینی، «شمع سعادت پرتو» یعنی شمع‌ی که روشنایی خوشبختی از آن می‌تابد؛ شمع‌ی که خانه را از نور سعادت روشن می‌کند، «خدا را» یعنی به‌خاطر خدا، «پروانه» یعنی اجازه. منظور

خواجه این است: به خاطر خدا پیرسید و به من خبر دهید که برای برخورداری از سعادت هم‌نشینی با این شمع دل‌افروز، باید از چه کسی اجازه گرفت و چه کسی پروانه‌ی مصاحبت با او را صادر می‌کند.

۲. به معنای دستگاه و جاه و مکنت و اعتبار و اقتدار. در این معنا می‌گوید:

راستی، خاتم فیروزه‌ی بواسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود
(همان: ۱۶۱)

«راستی» یعنی واقعاً، به راستی. «خاتم فیروزه» یعنی انگشتی که نگین آن از فیروزه است. «فیروزه‌ی بواسحاقی» نوعی فیروزه است منسوب به معادن نیشابور که قرن‌ها پیش از حافظ شناخته شده بود و به ممدوح او، شیخ ابواسحاق اینجو نیز اشاره دارد. دولت در این بیت به معنای جاه و جلال و دم و دستگاه است. «مستعجل» یعنی زودگذر.

سمند دولت اگر چند سرکشیده رود ز هم‌رهان به سر تازیانه یاد آرید
(همان: ۱۸۶)

«سمند» یعنی اسبی که رنگش به زردی مایل است. «دولت»، جاه و جلال و دم و دستگاه است. «اگر چند» یعنی هرچند، اگرچه. «سرکش» یعنی نافرمان و چموش و سربرافراشته. «تازیانه»، گذشته از معنای اولیه، یعنی شلاق و وسیله‌ای برای تنبیه کردن و زدن یا تندکردن حرکت مرکب و غیره، معنای مجازی دارد و مظهر قدرت و سلطه‌ی فرمانرواست. تازیانه وقتی در مقابل شمشیر به کار رود، نمودار صلح و نرمش و مداراست. تعبیر «به سر تازیانه بخشیدن» کنایه‌ای است به معنای به‌آسانی و با بی‌اعتنائی بخشیدن؛ یعنی سلطان یا امیر به اندازه‌ای به این بخشش بی‌اعتناست که حتی زحمت سخن گفتن را هم به خود نمی‌دهد و با سر تازیانه، یعنی حرکت دستی که تازیانه را گرفته است، اشاره می‌کند. منظور خواجه از بیت این است که: اکنون که به قدرت رسیده‌اید و بر اسب جاه و جلال سوار گشته‌اید، هرچند حفظ مقام و موقعیت ایجاب می‌کند که همه‌ی هوش و حواس خود را به کار اندازید تا مبدا سمند سرکش، دولت

شما را به زمین نزند، وقتی سواره می‌گذرید و همراهان پیشین و پیاده‌ی خود را می‌بینید، می‌توانید با سر تازیانه به طرف آن‌ها اشاره‌ای کنید؛ بدین معنا که هنوز آنان را فراموش نکرده‌اید و حداقل عنایت و بخشش را از آنان دریغ نمی‌کنید.

دولت آن است که بی خون دل آید به کنار و نه با سعی و عمل، باغ جنان این همه نیست (همان: ۵۹)

«دولت» یعنی جاه و جلال و اقتدار. «خون دل» کنایه از رنج و زحمت بسیار است. «آید به کنار» یعنی به دست آید، فراهم شود. «جنان» جمع جنت به معنی بهشت است.

فلک غلامی حافظ کنون به طوع کند که التجا به در دولت شما آورد (همان: ۱۱۳)

«به طوع» یعنی با کمال میل و رغبت، «التجا آوردن» یعنی پناه بردن، «دولت» یعنی جاه و جلال و مکنّت. معنای بیت: حال که حافظ به در دولت شما پناه آورده و سایه‌ی شما بر سرش افتاده، چنان سرافراز و سربلند شده که حتّی آسمان هم با کمال میل و رغبت حاضر است حلقه‌ی غلامی او را به گوش خود کند.

یارب این نودولتان را با خر خودشان نشان کاین همه ناز از غلام ترک و استر می‌کنند (همان: ۱۵۴)

«نودولت» یعنی نوکیسه، تازه‌به‌دوران‌رسیده. «دولت» یعنی جاه و جلال و اقتدار و دم و دستگاه. «با خر خودشان نشان» به دو معنا ممکن است تعبیر شود: ۱. آنان را به روزگاری برگردان که چیزی جز خر نداشتند، آنان را به وضع ساده و بی‌تجمل پیشین خود بازگردان؛ ۲. آنان را با خران خودشان محشور و هم‌نشین کن. «ناز» یعنی فخرفروشی. «غلام ترک»: در آن روزگار، داشتن خدمتکار سپیدپوست تنها برای اعیان و صاحب‌منصبان میسر بود. «استر»، یعنی قاطر.

۳. به معنای سیاسی امروزی یعنی هیأت حاکم. در این معنا می‌گوید:
قوام دولت و دنیا محمدبن‌علی که می‌درخشدهش از چهره، فرّ یزدانی
(همان: ۶۸۹)

این بیت از قصیده‌ای است که حافظ در مدح قوام‌الدین محمد صاحب‌عیار، وزیر شاه‌شجاع، سروده است و پیداست که دولت در این بیت به معنی حاکمیت سیاسی است. چو زر عزیز وجود است نظم من آری قبول دولتیان کیمیای این مس شد
(همان: ۱۳۰)

«عزیز وجود» یعنی کمیاب، نادر، ارجمند و گران‌بها. «نظم» یعنی شعر. «دولتیان» یعنی نیک‌بختان و سعادتمندان، بزرگان دولت و رجال حکومتی. «کیمیا» یعنی ماده‌ای که فلزی مانند مس را به طلا تبدیل می‌کند و نیز، کنایه از چیزی بسیار کمیاب و ارزشمند است. به نظر می‌رسد منظور خواجه چنین است: شعر من همانند طلا کمیاب و گران‌بهاست؛ اما کیمیایی که مس شعر ناقابل مرا به طلا تبدیل کرد و به آن ارزش و اعتبار بخشید، پسند و نظر لطف دولتیان بود.

۴. به معنای مدد، یمنِ همت. این معنا، همان معنای مورد بحث در این نوشتار است. در این معنا فرموده است:

از جاهِ عشق و دولت رندان پاک‌باز پیوسته صدر مصطبه‌ها بود مسکنم
(همان: ۲۶۷)

«جاه» یعنی مقام و منزلت و «دولت» به معنای مدد و اقبال و مبارکی. «رند» در شعر حافظ انسانی پاک‌باز و آزاداندیش و عارف است. «پاک‌باز» یعنی صادق و بی‌ریا و وارسته، کسی که در راه مقصود از هرچه دارد بگذرد. «صدر» یعنی قسمت بالای مجلس. «مصطبه» یعنی جای بلند و سکومانند. به نظر می‌رسد منظور خواجه چنین باشد: در سایه‌ی مقام و منزلت عشق و اقبال بلند رندان پاک‌باز، همواره صدرنشین مجالس بودم و با احترام از من پذیرایی می‌کردند.

اگر به کوی تو باشد مرا مجال وصول رسد به دولت وصل تو کار من به اصول
(همان: ۲۳۷)

«مجال» یعنی امکان، توانایی. «وصول» یعنی رسیدن. «دولت» یعنی اقبال و سعادت و برکت. «به دولت وصل تو» یعنی به برکت وصال تو. «اصول» جمع اصل است. معنای بیت: با برکت و لطف وصال تو، زندگی من اصل و اساسی پیدا می‌کند و به پایانی خوش می‌رسد و سعادت‌مند و خوشبخت می‌شوم.

سحرم دولت بیدار به بالین آمد گفت برخیز که آن خسرو شیرین آمد
(همان: ۱۳۶)

«سحرم» یعنی هنگام سحر مرا، میم در سحرم متعلق به بالین است. هنگام سحر دولت بیدار به بالینم آمد. «دولت» یعنی مدد و میمنت. «دولت بیدار» کنایه از طالع خوش و بخت و اقبال مساعد است. «بالین» یعنی بالش، اما در اینجا منظور بستر و جای خواب است. «خسرو شیرین» یعنی سلطان دلنشین و دوست‌داشتنی.

حافظ از دولت عشق تو سلیمانی شد یعنی از وصل تو اش نیست به جز باد به دست
(همان: ۲۰)

«دولت» یعنی اقبال و میمنت و نیکبختی. «باد به دست»: بی‌نصیب، محروم، کسی که چیزی به دست ندارد. معنای بیت: حافظ از یمن و برکت عشق تو سلیمانی شده است؛ همانند حضرت سلیمان(ع) که باد را هم زیر فرمان داشت؛ با این همه، تنها چیزی که از وصل تو عاید او شده، باد هواست.

قدح پر کن که من در دولت عشق جوان‌بخت جهانم گرچه پیرم
(همان: ۲۵۸)

«قدح» یعنی جام شراب. «در دولت عشق» یعنی در سایه‌ی برکت و میمنت عشق، اقبال و سعادت عشق. «جوان‌بخت» یعنی دارای اقبال بلند، خوشبخت.

و سرانجام، شاه‌بیت مورد نظر:

صبح‌خیزی و سلامت‌طلبی چون حافظ هرچه کردم همه از دولت قرآن کردم
(همان: ۲۴۷)

بنا بر آنچه گفته شد، دولت قرآن همان مدد و یاری و یمنِ همّت و کارسازی‌ست که حافظ با آن به‌سوی کمال سیر کرده است (رک. خرمشاهی، ۱۳۷۸: ۲۹۵).

۳. حافظ و دولت قرآن

پیوند شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی با قرآن بسیار گسترده و شگرف و چندجانبه است. تلاوت قرآن و بررسی درس آن، کار همیشگی او بوده و همواره از آن بهره‌مند می‌شده است. حافظ تا چشم گشوده قرآن را پیش روی خود دیده و مراحل مختلف سلوک خود را با محوریت آن، پشت سر گذاشته است.

حافظ در کنج فقر و خلوت شب‌های تار تا بود وردت دعا و درس قرآن غم‌مخور
(حافظ، ۱۳۶۷: ۱۹۸)

او قرآن را تخصصی و رسمی و عمیق و عالمانه می‌خوانده است؛ به‌طوری که قرآن را با چهارده روایت آن می‌دانسته. «خلوت» یعنی تنهایی، گوشه‌نشینی. در سلوک مجموعه‌ای از ریاضت‌ها برای مخالفت با نفس، شامل کم‌خوردن، کم‌خفتن و کم‌گفتن و روزه‌داری و مداومت در ذکر خدا و نفی خواطر و افکار و رازگویی با حق وجود دارد. صوفیان خلوت را گسستن از خلق و پیوستن به حق می‌دانند. «ورد» یعنی دعایی که هر روز آن را بخوانند یا پیاپی آن را تکرار کنند؛ بنابراین، خواجه با هم‌نشینی دائمی با قرآن، به دولت قرآن دست یافته است.

عشقت رسد به فریاد، ار خود به‌سان حافظ قرآن ز بر بخوانی با چارده روایت
(همان: ۷۵)

اینکه حافظ قرآن را با چهارده روایت می‌خوانده است، بدین معناست که در هر سوره، کلمات و تعابیر هر آیه‌ای را که دارای اختلاف قرائت بوده، مطابق روایات

چهارده گانه‌ی رسمی، به‌طور دقیق، شناخته و از بر می‌خوانده است. «می‌توان گفت که حافظ حدود ۱۱۰۰ مورد اختلاف قرائات قرآنی را از بر داشته و نسبت به آن‌ها چنان احاطه و استحضار ذهنی داشته که در هر مورد، وجوه مختلف آن را با استناد به بعضی از راویان چهارده‌گانه بیان می‌کرده است» (خرمشاهی، ۱۳۷۸: ۴۴۸)؛ بنابراین، حافظ به خاطر هدفی والا که همان دستیابی به دولت قرآن است، نسبت به زوایای آن مهارت و تخصصی ویژه کسب کرده بوده است.

شمس‌الدین محمد شیرازی با حفظ کردن همه‌ی سوره‌های قرآن، به «حافظ» ملقب گشته است. او خود در مقام فخر می‌فرماید:

ندیدم خوش‌تر از شعر تو حافظ به قرآنی که اندر سینه داری
(حافظ، ۱۳۶۷: ۳۴۷)

«خوش‌تر» یعنی زیباتر و دل‌نشین‌تر. کلمه‌ی «حافظ» گذشته از تخلص خواجه‌شمس‌الدین محمد، به معنای حافظ قرآن کریم نیز است. «به» یعنی سوگند به، قسم به.

آنچه موجب گشته است که خواستاران محتوای قرآن در شعر حافظ به دنبال آن باشند و به نیکی از آن بهره برند، این است که او پس از یادگیری و حفظ و استفاده از درون‌مایه‌ها و محتوای گران‌قدر آیات قرآن، آن مفاهیم ارزنده و جذاب و سودمند را به‌طور طبیعی و از ژرفای ضمیر ناخودآگاه، به زیباترین و جذاب‌ترین شکل، در شعرش گنجانده است. حافظ با قرآنی که آن را در حافظه‌ی خویش، بلکه در ژرفای وجودش دارد، توانسته به دولت این کتاب آسمانی دست یابد؛ بنابراین، به همین قرآن سوگند می‌خورد که خوش‌تر از شعر خود نمی‌بیند. ساختار غزل‌های حافظ با همه‌ی تنوعی که دارد، متأثر از درون‌مایه و ساختار آیات قرآن کریم است. درباره‌ی این موضوع، باز هم در مقام فخر می‌فرماید:

ز حافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد لطائف حکمی با نکات قرآنی
(حافظ، ۱۳۷۹: ۶۹۰)

یعنی در دوران زندگی او حافظان قرآن فراوانند؛ ولی این توفیق نصیب گشت که بیش از دیگر حافظان قرآن از اعجاز این کتاب آسمانی به‌خوبی متأثر شود و ضمن بهره‌مندی خود، نکات قرآنی را برای بهره‌مندی دیگران در شعر خودش عرضه کند. بیت مذکور ادعایی بزرگ است و کسی جز حافظ جرأت چنین ادعایی نداشته است. کسی همانند حافظ حکمت الهی را با قرآن تطبیق نداده و به‌صورت اشعار جذاب و شیوا ننگاشته است. او غرق در قرآن و آگاه از ظریف‌ترین نکته‌های قرآن است و به اقتضای قرآن‌شناسی و حفظ همه‌جانبه‌ی آیات آن، شعرش آهنگین گشته و از زیباترین اوزان و قوافی بهره برده است. خواجه در عموم اشعارش به قرآن نظر داشته و در واقع، بعضی از آیات قرآنی را به‌طور غیرمستقیم، تبیین و تفسیر کرده است. این شیفتگی او نسبت به مضامین و مفاهیم قرآنی جنبه‌ی زیباشناسی نیز داشته است؛ به‌گونه‌ای که با کمال توانایی و احساس ژرف خویش در این زمینه بسیاری از اهل معرفت را متحیر ساخته است. دستیابی به این جایگاه و منزلت، نشانه‌ی این است که او به دولت قرآن دست یافته است.

استفاده‌ی حافظ از قرآن در شعرش به‌گونه‌های مختلف، از جمله تلمیح و تضمین و اقتباس دیده می‌شود؛ برای نمونه:

چشم حافظ زیر بار قصر آن حوری سرشت شیوه‌ی جنّات تجری تحتها الأنهار داشت
(حافظ، ۱۳۶۷: ۶۱)

«حوری سرشت»: زنی که خلق و خویش مانند زنان بهشتی است. «جنّات تجری تحتها الأنهار»: باغ‌هایی که جوی‌های آب از پای درختانشان روان است. در اینجا مراد از جوی، نهر یا اشک چشم حافظ است.

شب قدر است و طی شد نامه‌ی هجر سلامّ فیهِ حتّی مطلع الفجر
(همان: ۱۹۴)

«شب قدر» به تعبیر قرآن کریم شبی است که از هزار ماه بهتر است. «طی شد» یعنی پایان یافت. «هجر» یعنی دوری، جدایی. «طی شد نامه‌ی هجر» یعنی روزگار جدایی به پایان

رسید. «سلامٌ فیهِ حتّٰی مطلعِ الفجرِ» یعنی در آن سپیده دم کسی را گزند نمی رسد. این مصرع با تغییر یک واژه، تضمین آیهی پنج سورهی «قدر» است. تو نیک و بد خود هم از خود بپرس چرا دیگری بایستد محتسب و مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَلْ لَهُ و یرزُقُهُ مِنْ حَیْثُ لَا یَحْتَسِبُ (حافظ، ۱۳۷۹: ۷۰۶)

بیت دوم قسمتی از آیهی دو سورهی «طلاق» است. یوسف گم گشته بازآید به کنعان غم مخور کلبه‌ی احزان شود روزی گلستان غم مخور (حافظ، ۱۳۶۷: ۱۹۷)

این بیت به داستان حضرت یوسف (ع)، فرزند حضرت یعقوب (ع) از پیامبران بنی اسرائیل، اشاره دارد. سورهی دوازدهم قرآن، داستان مفصل زندگی آن حضرت را با توصیف «احسن القصص» روایت می کند.

وقتی که می گوید:

دشمن به قصد حافظ اگر دم زند چه باک مَنّت خدای را که نیم شرمسار دوست (همان: ۴۸)

به آیهی شریف «قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِی خَوْضِهِمْ یَلْعَبُونَ» (انعام/۹۱) اشاره دارد. در بیت حضوری گر همی خواهی از او غایب مشو حافظ متی ما تلقّ من تهوی دَع الدّٰنِیَا و اَهْمَلْهَا (همان: ۱)

نیز، به آیهی شریف «فَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً و نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» (طه/۲۴) اشاره دارد.

جای تردید نیست که حافظ قرآن شناس است و غزل های لطیف و نغز او متأثر از مفاهیم و مضامین قرآنی ست. ساختار شعر حافظ به گونه ای است که تعبیر گوناگون را برمی تابد. این، یکی از وجوه شباهت اشعار حافظ و کلام قرآن است.

او نه به عنوان وظیفه ای رسمی و اداری، بلکه با عشق، با قرآن روبه رو شده و بدان پرداخته است؛ آن هم در دورانی که بسیاری از افراد از قرآن سوء استفاده می کردند. این

افراد زیر آوار دوره‌های تاریخی تا ابد مدفون گشتند و حافظ به لطف حق جاودان ماند. حافظ به مناسبتی می‌فرماید:

ای چنگ فروبرده به خون دل حافظ فکرت مگر از غیرت قرآن و خدا نیست
(حافظ، ۱۳۶۷: ۵۵)

می‌خور و رندی کن و خوش باش، ولی دام تزویر مکن چون دگران قرآن را
(همان: ۸)

چو حافظ گنج او در سینه دارم اگر چه مدعی بیند حقیرم
(همان: ۲۵۹)

منظور از گنج، قرآن است.

با چنین گنج که شد خازن او روح امین به گدایی به در خانه‌ی شاه آمده‌ایم
(همان: ۲۸۵)

مراد از گنج، قرآن کریم است که حافظ آن را در سینه داشت. «خازن» یعنی خزانهدار، نگهبان. «روح امین»، به استناد آیه‌ی ۱۹۳ «شعراء»، روحی‌ست که قرآن را بر دل پیامبر(ص) فرود می‌آورد، جبرئیل. منظور خواجه این است که با وجود داشتن گنجی که روح‌الامین نگهبان آن بود، کار ما به جایی رسیده است که ناچاریم برای گذران زندگی، در خانه‌ی شاه را بزنیم و گدایی کنیم.

با اطمینان می‌توان گفت که یکی از رموز ماندگاری و جاودانگی شعر حافظ، همین اسلوب هنری اقتباس‌شده از قرآن است. تخلص حافظ هنر اوست و نمودار تعلق خاطر او به قرآن و برخورداری از جلوه‌های ملکوتی آن. همه‌ی این موهبت‌هایی که حافظ در جوار قرآن با استفاده از مفاهیم، اشارات، کنایات، لطایف و حقایق آن به دست آورده است، نشان از آن است که او به دولت قرآن دست یافته است.

۴. چگونگی بهره‌مندی حافظ از دولت قرآن

با نگاهی ژرف به مفهوم دولت قرآن و با نظر به پیوند استوار حافظ با دولت قرآن، درمی‌یابیم که او در دوران حیات خود، در سطحی والا، از دولت قرآن بهره‌مند گشته است. اوج جلوه‌ی بهره‌مندی او از دولت قرآن رسیدنش به فخر قدسی است. رسیدن شاعری چون حافظ به اوج فخر قدسی، نشانه‌ی این است که او نشیب‌وفراز عشق را گام‌به‌گام پیموده و پس از تحمل همه‌ی ناهمواری‌ها، با شکیبایی و خویش‌داری و فضایل دیگر، به منبع پرفیض وحی الهی به بهترین وجه دست یافته و از جام زلال معرفت نوشیده است. با این وصف، او قدرت و توانایی نفوذ ویژه و والایی دارد و بدان افتخار می‌کند. درباره‌ی فخر قدسی دو نکته شایان توجه است: نخست اینکه این فخر متعلق‌ی ویژه دارد و از قداست برخوردار است و از متعلقات عادی و عرضی نیست؛ دوم اینکه این نوع فخر که آن را فخر قدسی نامیده‌ایم، چون از اقیانوس معرفت الهی برآمده است، نوعی شکر و سپاسگزاری از پروردگار و فروفرستنده‌ی قرآن است. در این بخش ابتدا، گذرا و عام، به فخر بعضی از شعرای دیگر نظری می‌افکنیم، سپس فخر قدسی حافظ را موشکافانه بررسی می‌کنیم.

تاریخ فخر، تاریخ انسان است و آنگاه که به شاعران می‌رسیم، این موضوع جلوه‌هایی ویژه می‌یابد. هر شاعری می‌کوشد آنچه بدان دست یافته، به گونه‌ای اظهار کند و آن را نیکو، والا، هنری و ویژه جلوه دهد. اعتقاد ما بر آن است که معیار ارزشمندی هر شعر فخری، از نظر درون‌مایه، به متعلق آن فخر وابسته است و تشخیص آن ارزشمندی چندان دشوار نیست. برای مثال فردوسی چنین فخر می‌کند:

از آن پس نمیرم که من زنده‌ام که تخم سخن من پراکنده‌ام
(فردوسی، ۱۳۸۰: ۱۵۶۰)

در این بیت، پنج «من» وجود دارد. گمان می‌کنم که در هیچ متن ادبی در جهان، بیتی با پنج «من» وجود نداشته باشد و این پدیده نشانه‌ی این است که شاعر بر هنر خویش تأکید دارد و به آن افتخار می‌کند.

سعدی نیز می‌فرماید:

من آن مرغ سخن‌دانم که در خاکم رود صورت
هنوز آواز می‌آید به معنی از گلستان
(سعدی، ۱۳۸۰: ۶۵۴)

زمین به تیغ بلاغت گرفته‌ای سعدی
سپاس دار که جز فیض آسمانی نیست
(سعدی، ۱۳۶۹: ۵۲۵)

نه پنج‌روزه‌ی عمر است عشق روی تو ما را
وجدت رائحة الودِّ إن شممت رُفاتی
(سعدی، ۱۳۸۰: ۷۸۹)

خاقانی شروانی می‌گوید:

شاعر ساحر منم اندر جهان
در سخن از معجزه صاحب‌قران
از شجر من شعرا میوه‌چین
وز صحف من فضلا عشرخوان
اهل زمان را به زبان خرد
از ملکوت و ملکم ترجمان
زین متنحل سخنانم مبین
زین متشاعر لقبانم مدان
(خاقانی شروانی، ۱۳۵۷: ۳۴۹)

۵. گونه‌های فخر حافظ

پدیده‌ی فخر در شعر حافظ بسیار گسترده است. مهم‌ترین بخش آن، فخر به خویشتن و فضائل و ویژگی‌های خویشتن است. بی‌تردید، غرض اصلی فخر، همان رسالتی‌ست که براساس آن به غایت متعالی نظر داشته و با نظر به راه سلوک، به عناصری اشاره دارد که هر انسان در پیمودن راه کمال بدان نیازمند است. در اینجا، به بعضی از نمونه‌های فخر حافظ اشاره می‌شود:

مرا به کار جهان هرگز التفات نبود
رخ تو در نظر من چنین خوشش آراست
(حافظ، ۱۳۶۷: ۱۸)

من همان دم که وضو ساختم از چشمه‌ی عشق
چار تکبیر زدم یکسره بر هرچه که هست
(همان: ۲۰)

در خرابات مغان نور خدا می بینم	وین عجب بین که چه نوری ز کجا می بینم (همان: ۲۷۷)
نیست در دایره یک نقطه خلاف از کم و بیش	که من این مسأله بی چون و چرا می بینم (حافظ، ۱۳۷۹: ۳۶۵)
حسد چه می بری ای سست نظم بر حافظ	قبول خاطر و لطف سخن خدا داد است (حافظ، ۱۳۶۷: ۳۰)
کس چو حافظ نگشاد از رخ اندیشه نقاب	تا سر زلف سخن را به قلم شانه زدند (همان: ۱۴۳)
از این شعر تر شیرین ز شاهنشاه عجب دارم	که سر تا پای حافظ را چرا در زر نمی گیرد (همان: ۱۱۶)
صبحدم از عرش می آمد خروشی، عقل گفت:	قدسیان گویی که شعر حافظ از بر می کنند (همان: ۱۱۵)
مرو به خواب که حافظ به بارگاه قبول	ز ورد نیمه شب و درس صبحگاه رسید (همان: ۱۸۷)
شعر حافظ همه بیت الغزل معرفت است	آفرین بر نفس دلکش و لطف سخشن (همان: ۲۱۸)
منم که شهره‌ی شهرم به عشق ورزیدن	منم که دیده نیالوده‌ام به بدیدن (همان: ۳۰۴)
وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم	که در طریقت ما کافری ست رنجیدن (همان)
ندیدم خوش تر از شعر تو حافظ	به قرآنی که اندر سینه داری (همان: ۳۴۷)
بر سر تربت من گر گذری همّت خواه	که زیارتگه رندان جهان خواهد بود (همان: ۱۹۵)

گریه‌ی شام و سحر، شکر که ضایع نگشت قطره‌ی باران ما گوهر یکدانه شد

(همان: ۱۳۲)

ز پادشاه و گدا فارغم بحمدالله گدای خاکِ درِ دوست، پادشاه من است

(همان: ۴۲)

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند واندر آن ظلمت شب، آب حیاتم دادند

من اگر کامروا گشتم و خوش دل چه عجب مستحق بودم و این‌ها به زکاتم دادند

همّت حافظ و انفاس سحرخیزان بود که ز بند غم ایام نجاتم دادند

(همان: ۱۴۲)

هیچ حافظ نکند در خم محراب فلک آن تنعم که من از دولت قرآن کردم

(حافظ، ۱۳۷۹: ۳۲۸)

شاه‌بیت بهره‌مندی خواجه از دولت قرآن همین بیت است. در این بیت «حافظ» به معنای حافظ قرآن کریم است و محراب، جایی در مسجد است که امام جماعت در آن نماز می‌گزارد. ابروی معشوق را از نظر قوس هلالی، به محراب تشبیه کرده است. فلک به معنای آسمان، خم محراب فلک، قوس یا طاق محراب مانند آسمان است. تنعم به معنای زندگی با ناز و نعمت. «از دولت» یعنی به برکت و یمین. پیام حافظ در این بیت این است: هیچ حافظی در این جهان، یعنی زیر گنبد آسمان این جهان، ناز و نعمتی را که من از برکت قرآن به دست آورده‌ام، به خود ندیده است. آیا بالاتر از این افتخاری برای انسان است که در دنیا این همه بهره‌مندی و نیک‌بختی داشته باشد و به دنبال آن، موجب نیک‌بختی بسیاری از انسان‌ها شود که خواستار حقیقت بوده و به سخن شیرین او پی برده و آن را از ژرفای دل درک کرده و درون‌مایه‌ی آن را در زندگی به کار بسته‌اند؟ حافظ با مضامین و درون‌مایه‌های قرآنی آن‌چنان در عرصه‌ی معرفت سیر کرده است که عارفانی مانند بایزید بسطامی و حسین‌بن منصور حلاج در دوره‌ی کهن‌سالی به جایگاه او رسیده‌اند. حافظ می‌گوید:

رموز سر انا الحق چه داند آن غافل که منجذب نشد از نفخه‌های سبحانی

(حافظ، ۱۳۷۹: ۶۹۰)

صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ هرچه کردم همه از دولت قرآن کردم
(حافظ، ۱۳۷۶: ۲۴۷)

صبح خیزی همان سحرخیزی است و سلامت طلبی همان طلب نجات و رستگاری است. خواجه در این بیت شیوهی بیان ویژه‌ای دارد؛ وقتی می‌فرماید «چون حافظ» یعنی همانند حافظ، گویی از وجود خویش شخصیتی را منتزع ساخته و به صیغه‌ی متکلم از شخصیتی غایب به نام حافظ سخن می‌گوید؛ سپس، در مصرع دوم دو فعل متکلم به کار می‌برد. پیداست که انتزاع، نمود و تأکید موضوع را آشکارتر ساخته است؛ گویی هرکس راه و روش او را در پیش گیرد، از دولت قرآن بهره‌مند می‌گردد؛ بنابراین، خوی و مرام سحرخیزی و احساس و میل به سلامت طلبی را در اندیشه و گفتار و کردار خویش پیشه کرده است؛ در نتیجه، به برکت و میمنت این دو امر خیر که از دولت قرآن داشته، هرچه خیر وجود داشته است، برایش پیش آمده و همه در مجموع، از برکت و موهبت آن کتاب آسمانی همیشه جاویدان و گران قدر و متعالی و بی‌مانند است.

ابراهیم امین الشواربی از این بیت حافظ چنین برداشت کرده و به زبان عربی گفته است:

و قیامی فی وقت الصبح و طلبی للأمن والسلامة

و کلّ ما فعلتُه مثل حافظ، إنّما فعلتُه بیمن القرآن...!

(حافظ، ۱۹۹۹م: ۲۶۷)

این ادیب و شاعر گرانمایه که دیوان حافظ را به نثر و شعر عربی برگردانده است، در برداشت خود از این بیت با کلمه‌ی «إنّما» که حرف حصر و تأکید است، قاطعیت حافظ را نشان داده است.

همه‌ی فخرها در شعر همه‌ی شاعران از «داشتن» است؛ ولی فخر قدسی حافظ از داشتنی ویژه است. شاعر برای همه‌ی داشته‌هایش شاکر است. آنگاه که ژرف بیندیشیم، درمی‌یابیم که منبع و مصدر و سرچشمه‌ی همه‌ی این داشتن‌ها و افتخار به آن، بهره‌مندی از دولت قرآن است.

۶. وظیفه‌ی مخاطبان حافظ

پس از طرح و تحلیل مطالب پیش‌گفته، در عرصه‌ی نعمت گسترده و بی‌پایان شعر حافظ، همواره سؤالی پیش روی ماست: تابه‌حال با حافظ و سخن و پیام و رسالت او چه کرده‌ایم و چه رسالتی را همواره بر دوش داریم؟

انسان‌های ویژه، معرفت ویژه و دریافت‌های ویژه دارند. وقتی اهل معرفت این دریافت‌های ویژه را عرضه می‌کنند، مخاطبان نباید ساده‌اندیش باشند، بلکه لازم است بدون هدر دادن وقت و بدون مسامحه، آن را دریافت و از آن استفاده کنند.

دریافت‌های ویژه، الطاف خداوندی‌ست که لازم است دست‌مایه‌ی رسیدن به کمال و زندگی ایدئال (الحیاه المثالی) قرار داده شوند. انسان‌ها باید در این کار به جد بکوشند.

شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی از دولت قرآن به نیکویی بهره‌مند گشته و حاصل بهره‌مندی خویش را بدون امساک به بشریت عرضه داشته است. این معارف و دستاوردها به بیان امروزی، کاربردی‌ست و لازم است همواره این پرسش را نزد خویش مرور کنیم که ما به چه میزان از آن بهره‌مند گشته‌ایم و چقدر آن را در زندگی فردی و خانوادگی و اجتماعی اجرا کرده‌ایم؟ برای مثال وقتی خواهی می‌فرماید:

دلالت خیرت کنم به راه نجات مکن به فسق مباهات، زهد هم مفروش
(حافظ، ۱۳۶۷: ۲۱۹)

و نیز:

راه عشق ارچه کمین‌گاه کمان‌داران است هرکه دانسته رود، صرفه زاعدا ببرد
(همان: ۱۰۰)

حافظ‌دوستان و ارادتمندان حضرتش به چه میزان با آن فیوض متعالی و درس‌های زندگی که از سوی او عرضه شده است، خویشتن و اجتماع خویش را به سوی بهینه‌گشتن پیش برده‌اند؟ به چه میزان رنگ اخلاص و زلالی حافظ را گرفته‌اند؟ آیا لازم نیست در این عرصه محاسبه‌ای هرچند ساده انجام دهیم؟ حافظ شاعری جهانی‌ست؛ برون از حد و مرز جغرافیایی، نژاد، زبان، زمان و مکان. شیفتگان او در جهان فراوان‌اند؛

ولی این شیفتگان به چه میزان به آن سخنان ناب و کاربردی توجه و عمل می‌کنند و رنگ او را گرفته‌اند؟

۷. نتیجه‌گیری

پس از سیر در عرصه‌ی بهره‌مندی حافظ از دولت قرآن که برای نگارنده سرشار از بهره‌مندی بوده است، به‌اختصار، این نتایج حاصل آمد:

دولت قرآن همان مدد و یاری و یُمنِ همت و کارسازی کلام حق است که حافظ با اشراف و بهره‌مندی ویژه از آن، در پهنه‌ی کمال سیر فرموده و به این پیروزی افتخار کرده است.

دولت قرآن به‌سان بنایی باشکوه است که حافظ با سلسله‌اقداماتی منظم و دقیق به آن دست یافته و با بهره‌مندی والا از آن، به‌نوعی فخر رسیده است. با توجه به اینکه ارزش فخر به متعلق آن است، آن فخر والا را فخر قدسی می‌دانیم که والاتر از آن فخری نیست؛ بنابراین، بهره‌مندی ویژه به فخر ویژه منجر شده است.

حافظ با پیوند مستمر و ژرف خویش با قرآن، عرصه‌های معرفت را پیموده و به والایی گراییده است و کلامش با قرآن سرشته شده و با همان مفاهیم والا نغمه‌سراییی کرده است؛ به‌گونه‌ای که هرچه قرآن را بهتر بشناسیم، زوایای شعر حافظ را بهتر درمی‌یابیم.

وظیفه‌ی مخاطبان حافظ این است که همواره با اشعار او ارتباط داشته باشند و پس از ژرف‌اندیشی و درک و فهم مفاهیم و درون‌مایه‌ی ابیات، عناصر زندگی ایدئال را شناسایی و آن عناصر را در متن زندگی خویش پیاده کنند و شگردهای او را در ارتباط‌داشتن با قرآن و بهره‌مندی از آن پیش روی خویش قرار دهند.

منابع

قرآن کریم.

حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۶۷). *دیوان حافظ*. از روی نسخه تصحیح‌شده‌ی غنی و قزوینی، تهران: آرمان.

_____ . (۱۳۷۹). *دیوان حافظ*. به‌کوشش سیدصادق سجادی و علی بهرامیان. توضیح واژه‌ها و معنای ابیات: کاظم برگ‌نیسی. تهران: فکر روز.

_____ . (۱۹۹۹م). *دیوان حافظ الشیرازی*. ترجمه‌ی دکتر ابراهیم امین‌الشواری. طهران: انتشارات مهراندیش للنشر.

خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل‌بن‌علی. (۱۳۵۷). *دیوان خاقانی شروانی*. تهران: چاپخانه مروی.

_____ . (۱۳۷۷). *دیوان خاقانی*. تهران: نشر شهرام.

خرم‌شاهی، بهاء‌الدین. (۱۳۷۸). *حافظ‌نامه*. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

رودکی، جعفر بن محمد. (۱۳۸۰). *دیوان رودکی*. تهران: انتشارات گنجینه.

سجادی، سیدجعفر. (۱۳۶۲). *فرهنگ معارف اسلامی*. ج ۲. تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.

سعدی، مصلح‌الدین عبدالله. (۱۳۸۰). *غزلیات سعدی*. تهران: انتشارات فکر روز.

عطار نیشابوری، فریدالدین. (۱۳۵۹). *دیوان غزلیات*. تهران: انتشارات جاویدان.

فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۰). *شاهنامه‌ی فردوسی*. براساس چاپ مسکو. تهران: کارنامه‌ی کتاب.

_____ . (۱۳۹۹). *شاهنامه‌ی فردوسی*. به تصحیح محمد دبیرسیاقی. تهران: نشر قطره.

مطهری، مرتضی. (۱۳۶۹). *حق و باطل*. ج ۱. تهران: جهاد دانشگاهی.

مولانا، جلال‌الدین محمد بلخی. (۱۳۸۰). *مثنوی معنوی*. ج ۱. براساس نسخه‌ی نیکلسون. به‌کوشش کاظم دزفولیان. تهران: انتشارات طلایه.

فخر قدسی حافظ در ژرفای دولت قرآن/ سیدفضل‌الله میرقادری _____ ۳۱۵

میرقادری، سیدفضل‌الله. (۱۳۸۰). «رازورمز محبوبیت حافظ و ابن‌فارض مصری». *فارس‌شناخت*. ش ۵، صص ۴۷-۶۸.

_____ . (۱۳۸۵). «ویژگی‌های عشق در شعر حافظ و ابن‌فارض مصری». *مجله‌ی علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز*، ش ۴۴، صص ۱۱۳-۱۳۵.

نظامی گنجوی، جمال‌الدین. (۱۳۷۸). *کلیات خمسه نظامی*. نسخه‌ی وحید دستجردی. تهران: انتشارات صفی‌علی‌شاه.

